

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال یازدهم، زمستان ۱۳۹۸، شماره مسلسل ۴۲

واقع‌گرایی و اخلاق لیبرال

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۴

تاریخ تأیید: ۹۸/۷/۱۴

علی احمدی امین *

مجتبی مصباح **

واقع‌گرایی اخلاقی بدین معناست که گزاره‌ها از اموری واقعی، و رای سلیقه و میل یا قرارداد حکایت می‌کنند. لیبرالیسم به‌عنوان جریانی تاریخی، مکاتب و نظریه‌های متفاوتی را دربرمی‌گیرد. بررسی واقع‌گرایی یک دیدگاه، نسبت آن دیدگاه را با امکان ارزش‌سنجی براساس استدلال و دانش نمایان می‌سازد. برپایه این پژوهش، همه مکاتب لیبرالی، اعم از واقع‌گرا و غیرواقع‌گرا، نتیجه‌گرا یا وظیفه‌گرا و همچنین نوفضیلت‌گرایان، و نیز معتقدان به خردگرایی وحدت‌گرا و مخالفان ایشان، در حوزه خیرات معنوی، اخلاقی و خیرات اخروی، غیرواقع‌گرایانه عمل می‌کنند و ارزش‌گذاری را از حوزه استدلال و دانش خارج کرده و به حوزه دلخواه افراد واگذاشته‌اند؛ درمقابل در خیرات دنیایی، واقع‌گرایان معیاری واقعی ارائه می‌کنند، اما غیرواقع‌گرایان به‌لحاظ نظری ارزش‌گذاری را به سلیقه یا قرارداد وامی‌گذارند؛ هرچند همه لیبرال‌ها در حوزه

* دانشجوی دکتری مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ali_20750@yahoo.com).

** دانشیار و عضو هیئت علمی گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

(m-mesbah@qabas.net).

خیرات دنیایی، در عمل واقع‌گرایانه عمل می‌کنند و ارزش‌گذاری را براساس استدلال و دانش قرار می‌دهند.

واژگان کلیدی: آزادی، اخلاق، واقع‌گرایی، خردگرایی، لیبرالیسم.

مقدمه

رنالیسم^۱ معادل واژه «واقع‌گرایی» در فارسی است. رنالیسم در لغت به معنای مکتبی است که به حقیقت و واقع اعتقاد دارد و به آن اصالت می‌دهد (فرهنگ هزاره). واقع‌گرایان، خارج از فاعل شناسا و ذهن و عواطف وی، به جهانی قائل هستند که از وی مستقل است. در نتیجه، غیرواقع‌گراها در فلسفه، وجود و عینیتی را که خارج و مستقل از ذهن باشد، نفی می‌کنند. در بیان تفاوت واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی^۲ می‌توان گفت واقع‌گرایی، مفاد گزاره را متحقق و عینی می‌داند و غیرواقع‌گرایی در ازای گزاره‌ها، وجودی و رای احساس و نگرش انسان قائل نیست (Craig: 1998: قلمه‌بهمن، ۱۳۸۳: ۲۰-۲۱). مکناتون واقع‌گرایی اخلاقی را چنین تعریف می‌کند: واقعیت اخلاقی، مستقل از باورهای اخلاقی ما وجود دارند و تعیین می‌کنند که آن باورها صادق‌اند یا کاذب. صفات اخلاقی، صفات حقیقی چیزها یا کارها هستند (مکناتون، ۱۳۸۶: ۲۵). از آنجاکه مکاتب هنجاری برای ارزیابی اخلاقی ناگزیر از ارائه معیار هستند، مکاتبی که ارزش‌های اخلاقی را دارای واقعیتی و رای میل، دستور و قرارداد افراد می‌دانند، واقع‌گرا، و مکاتبی که ارزش‌های اخلاقی را تابع میل و سلیقه یا دستور و قرارداد اجتماعی می‌دانند، غیرواقع‌گرا هستند (مصباح، ۱۳۸۷: ۲۹-۳۲).

1. Realism.
2. Antirealism.

تعریف لیبرالیسم به عنوان یک مکتب سیاسی و مبتنی بر مبانی و ارزش‌های خاص، بسیار دشوار است. تلاش‌های انجام‌شده برای ارائه تعریف جامع از لیبرالیسم همواره با کاستی‌هایی همراه بوده است (آریلاستر، ۱۳۶۷: ۱۳-۱۸). از این رو، سعی می‌کنیم با دوری از برخی نزاع‌های تفصیلی و با نگاهی تاریخی، فهمی از سنت لیبرالی ارائه کنیم. تفکر لیبرالی به معنای امروزی به نیمه دوم قرن هجدهم باز می‌گردد. تاریخ اندیشه لیبرالیسم را به دلیل نقطه‌عطف‌های فکری آن در حوزه‌های مختلف می‌توان به چهار جریان اصلی تقسیم کرد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۳۴).

دوره اول متعلق به لیبرالیسم کلاسیک است و اوج حضور سیاسی و اجتماعی و نظری آن به قرن‌های هجدهم و نوزدهم بازمی‌گردد. جان لاک و آدام اسمیت از چهره‌های شاخص لیبرالیسم کلاسیک هستند. محدودسازی قدرت دولت به حفظ و حراست از حقوق فردی و اموری چون تجارت و مالکیت آزاد، از جمله ویژگی‌های این دوره است. در این دوره، لیبرالیسم با بورژوازی و سرمایه‌داری پیوندی عمیق دارد و گویی هدف آن، تأمین منافع این قشر خاص است (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۲: ۴۰-۵۴). چالشی که لیبرالیسم کلاسیک با آن مواجه بود این مسئله بود که نمی‌توانست از منافع طبقات غیرتجاری و به‌ویژه طبقات پایین حمایت کند (کونل، ۱۳۵۴: ۹۰-۹۴).

پس از انقلاب‌های ۱۸۴۸ و بعد از اینکه آشکار شد لیبرال کلاسیک تنها منافع بخش کوچکی از جامعه را تأمین می‌کند، اعتراض‌های فراوانی در عالم لیبرال به وجود آمد. دموکراسی که به تدریج با ایجاد تعدیلاتی در لیبرالیسم کلاسیک پدید آمد، بر اصل مسئولیت گسترده دولت در برابر جامعه برای تأمین نوعی برابری

تأکید می‌کرد (همان: ۱۱۷-۱۲۰)؛ چنان‌که جرمی بنتام^۱ و جان استوارت میل^۲ به‌عنوان مدافعان این جنبش بیان می‌کردند دولت باید بکوشد حداکثر به‌روزی، سعادت و شادی را برای حداکثر مردم تأمین کند. مکتب سودگرایی^۳ که در این دوره پایه‌گذاری شد، چالشی برای نگاه کلاسیک به لیبرالیسم به‌شمار می‌آمد (گری، ۱۳۸۱: ۴۷-۵۰). در این تفکر دولت دست به مهندسی بازار می‌زند و برای رسیدن به اهداف خاص، قوانین و مقرراتی وضع می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۳۹-۳۷)، اما در قرن بیستم، باز بروز بحران‌های اقتصادی گسترده، ضعف‌های لیبرال‌دموکراسی را آشکار ساخت و از این‌رو، زمینه پیدایش دموکراسی اجتماعی یا «سوسیال‌لیبرال‌دموکراسی» فراهم شد.

بحران‌های اقتصادی اوایل قرن بیستم به تحول عمده‌ای در نظام سرمایه‌داری انجامید و موجب افزایش دخالت حکومت در اقتصاد و تحول در ساخت دولت شد. جان مینارد کینز^۴ اقتصاددان معروف به انتقاد از بازار آزاد پرداخته، معتقد است این‌طور نیست که افراد برای پرداختن به فعالیت‌های اقتصادی از آزادی طبیعی برخوردار باشند. وی این مسئله را که تأمین منافع خصوصی به تأمین منافع عمومی می‌انجامد، رد می‌کرد و معتقد بود چالش‌های پدیدآمده از اختلاف طبقاتی نظام سرمایه‌داری را باید با نظارت‌های قاطع بر نظام پولی از بین برد (گاراندو، ۱۳۸۳: ۹۳-۹۹). سایه تفکر کینزی بر اقتصاد آن دوران، تغییراتی بنیادی در قدرت دولت‌ها و مداخله‌گری آنها به همراه داشت (گری، ۱۳۸۱: ۶۶).

نئولیبرالیسم جریان چهارمی است که در جهان لیبرال پدید آمد. نئولیبرالیسم

-
1. Jeremy Bentham.
 2. John Stuaart Mill.
 3. Utilitarianism.
 4. John Minard Keynes.

نگرش محافظه کارانه جدیدی است که با تأکید بر رجوع به نظام بازار آزاد، به مخالفت با ساختار دولت رفاهی می پردازد. به نظر نئولیبرال‌ها، اصول لیبرالیسم تفکیک‌ناپذیر از سرمایه‌داری است و اقتصاد بازار آزاد، شرط آزادی لیبرالی است. از سال ۱۹۴۵ به بعد طرح اقتصادی موسوم به مکتب کینز طرد شد. نئولیبرال‌ها خواستار مراجعه به مکتب لیبرالیسم کلاسیک هستند و البته این تفاوت را با آنها دارند که برخی مداخله‌های دولت‌ها را ضروری می‌پندارند. این رویکرد به‌ظاهر رویکردی جدید بود که از یک سو با هر شکلی از سوسیالیسم مبارزه می‌کرد و از طرف دیگر، راه سرمایه‌داری را نیز طرد می‌نمود و به راه سومی معتقد بود؛ اگرچه در عمل به دفاع از سرمایه‌داری انجامید (کونل، ۱۳۵۴: ۱۵۷-۱۵۹؛ توحیدفام، ۱۳۸۳: ۹۱، ۹۵ و ۱۱۷).

با توجه به مقدمه‌ای که گذشت، می‌توان گفت لیبرالیسم در مراحل تحولی خود مشترکات و تفاوت‌هایی دارد. در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، بر این هستیم که نسبت لیبرالیسم را با توجه به تحولاتی که تجربه کرده، با واقع‌گرایی در اخلاق بررسی کنیم.

معیار ارزش در رویکردهای لیبرالی

لیبرالیسم به‌عنوان یک جریان گسترده فکری، در تبیین ملاک ارزش اخلاقی دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارضی را دربردارد. هر دیدگاهی در معیار ارزش خود بر نوعی تلقی خاص از واقع‌گرایی در حوزه فرااخلاق مبتنی است. تولد این مکاتب عموماً با توجه به نیازهای زمانه و در طول حیات لیبرالیسم پدید آمده است. اگرچه به لحاظ نظری این مکاتب تفاوت‌هایی دارند، دغدغه همه آنها دفاع از ارزش‌های لیبرالی بوده است. ما در ادامه ضمن اشاره به مهم‌ترین مکاتب و

فیلسوفان لیبرالی در بحث از معیار ارزش‌سنجی، ارتباط آنها را با واقع‌گرایی اخلاقی خواهیم‌سنجید.

گفتنی است غیرواقع‌گرا بودن یک دیدگاه لوازمی دارد؛ از جمله اینکه امکان اثبات ارزش‌ها بر مبنای غیرواقع‌گرایی منتفی می‌شود. ازاین‌رو، نمی‌توان با استفاده از دانش یا دلیل اثباتی، از صدق و کذب ارزش خاصی دفاع کرد. دیدگاه‌های غیرواقع‌گرا در نهایت دلخواه و میل یا سلیقه و یا قرارداد را ملاک ارزش‌ها قرار می‌دهند و منطقاً نمی‌توانند رفتاری را براساس دلیل و استدلال ارزیابی کنند؛ در مقابل، مکاتب واقع‌گرا امکان ارزش‌سنجی و تشخیص صدق و کذب رفتار را بازمی‌گذارند (مصباح، ۱۳۸۷: ۳۲-۴۱).

سودگرایان

سودگروی یکی از مکاتب اخلاقی معروف است که خاستگاه آن سنت لیبرالی است. غلبه تفکر سودگروی بر لیبرالیسم در دو قرن اخیر، سبب شده برخی لیبرالیسم را معادل سودگروی برشمارند. جرمی بنتام و جان استوارت میل از پیشگامان سودگروی به‌شمار می‌آیند. بنتام معتقد بود تنها یک اصل در اخلاق وجود دارد و آن هم اصل سود است؛ یعنی هرگاه در معرض انتخاب میان چند عمل بدیل قرار گرفتیم، باید کاری را انجام دهیم که در مجموع، بهترین نتیجه را برای بیشترین افراد درگیر با آن کار به بار آورد (ریچلز، ۱۳۹۲: ۱۵۷-۱۵۶).

این معیار واقع‌گرایانه بی‌شک معادلات ارزیابی آزادی و دیگر فضایل را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وقتی سود و سعادت همگانی غایت نهایی در ارزش‌گذاری باشد، آزادی ناگزیر است خود را با توجه به این غایت‌القصوی هماهنگ کند. سودگرایانی چون بنتام و میل با مطرح کردن سود به‌عنوان ارزش ذاتی، به

واقع‌گرایی در اخلاق نزدیک می‌شوند و به همان اندازه ارزش‌های لیبرالی، همچون آزادی تحت تأثیر امور واقعی قرار می‌گیرد. «طرفداران اصالت فایده در قرن نوزدهم نیز که به جای برابری و آزادی، بر غایت شادی و سعادت شهروندان تأکید می‌کردند، به همان نسبت از آرمان‌های دموکراسی لیبرال دور می‌شدند» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۳).

سودگرایی میل برخلاف بتنام، تحت تأثیر داورهای کمال‌گرایانه بود؛ به این معنا که برخی از لذت‌ها بر برخی دیگر ترجیح دارند. از نگاه او، لذت‌های عقلی از لذت‌های حسی محض بالاترند و از این رو، نظریه میل با مفاهیمی چون «حق» سازگارتر است (درایور، ۱۳۹۴: ۵۲). در واقع بتنام با ارائه شاخص‌هایی برای محاسبه لذت، بر این باور بود که لذت هر قدر افراد بیشتری را دربرگیرد، ترجیح خواهد داشت، اما میل به کیفیت لذت نیز توجه می‌کند و معتقد است نباید در سنجش لذت، تنها به بحث از کمیت آن بسنده کرد. به تعبیر میل، اگر کیفیت مورد توجه قرار گیرد، به حیثیت و شأن انسانی افزوده شده است (ژکس، ۱۳۶۲: ۵۱-۵۵).

اگرچه سود امری واقعی است، سودگرایان با محدود کردن سود به خیرات دنیایی و مادی، بسیاری از خیرات دیگر را از حوزه ارزش‌سنجی واقع‌گرایانه خارج کرده‌اند. بنابراین، اگرچه اینان در حوزه منافع دنیایی و مادی با ارائه معیار سود، به واقع‌گرایی نزدیک شده‌اند، در ارزش‌های فرهنگی، اخلاقی، دینی و سعادت اخروی کاملاً غیرواقع‌گرایانه عمل، و ارزش‌سنجی را به سلیقه افراد واگذار می‌کنند. میل با نگاه غیرواقع‌گرایانه به غایات در حوزه خیرات اخلاقی و عقلانی بیان می‌دارد:

همین موضوع که یک فرد انسانی آزادانه و از روی اختیار چیزی را

برمی‌گزینند، خود دلیلی است بر این موضوع که آن چیز برگزیده شده، در نظرش خوشایند و یا لااقل قابل تحمل است و بنابراین، اگر بگذاریم که او هر وسیله‌ای را که خودش بهتر تشخیص می‌دهد، برگزیند و آن را برای تأمین مصالحی که در نظرش ارزش و اعتبار دارد به کار اندازد، به‌واقع برای ایجاد سعادتش یاری و همکاری کرده‌ایم (استوارت میل، ۱۳۵۸: ۲۵۹).

بنابراین، سودگرایان در حوزه‌های مربوط به سود و ثروت و منافع مادی، گام‌های بیشتری بر مبنای واقع‌گرایی در ارزشگذاری برداشته‌اند که به همان اندازه از اهمیت میل و خواست دلبخواه افراد کاسته شده است. این سیر به تحدید ارزشمندی آزادی بر مبنای امور واقعی و خارج از میل و خواست افراد انجامیده است، اما در حوزه‌های دیگر از غیرواقع‌گرایی در ارزش‌ها دفاع می‌کند.

خردگرایی و آیزایا برلین

برلین به‌عنوان یک فیلسوف مهم معاصر که می‌توان او را در بسیاری مؤلفه‌ها مدافع لیبرالیسم کلاسیک دانست، بحث‌های اثرگذاری درباره ارتباط اخلاق لیبرال و خردگرایی ارائه کرده است. در بحث از تبیین ارزش‌های اخلاقی بر مبنای واقع‌گرایی، دانش به‌عنوان امری که واقعیت را به ما منعکس می‌کند، اهمیت بسیاری دارد. مکاتب اخلاقی به‌میزانی که از واقع‌گرایی فاصله می‌گیرند، از امکان تأثیر دانش و خردورزی و استدلال در تبیین ارزش‌ها دور می‌شوند. آیا دانش انسانی در تعیین ارزش‌های اخلاقی تأثیر دارد؟ فرض کنید مطابق دانش به‌دست‌آمده، نوعی فعالیت اقتصادی برای جامعه زیان‌بخش تلقی گردد، آیا این تلقی در ارزش‌گذاری رفتارهای اقتصادی اثر دارد؟ آیا می‌توان با این تلقی، افرادی که چنین فعالیتی را در اقتصاد انجام می‌دهند، آسیب‌رسان به دیگران

دانست و به موجب آن، ارزش‌ها و الزاماتی تعیین کرد؟ در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی چطور؟

آیزایا برلین، پیشینه متفکران خردگرای غربی را به دلیل توجه به غایت واحد در ارزشگذاری و به تعبیری، وحدت‌گرا^۱ مورد انتقاد قرار می‌دهد. خردگرایان معتقدند با دانش است که فرد به آزادی واقعی دست می‌یابد (برلین، ۱۳۹۲: ۲۶۲-۲۶۴). برلین معتقد است این نحوه تفکر به قانون‌گذاری خاصی می‌انجامد. از این رو، آموزش انسان‌ها را بر مبنای عقلانیت مدنظر تجویز می‌کند. هر انسانی که بتواند آن درجه عقلانیت را درک کند، آزادی خود را یافته است؛ زیرا دانش که محصول درک عقلانی است، با آزادی رابطه تلازم دارد (همان: ۲۶۵). برلین این نگاه را رد می‌کند و معتقد است نمی‌توان بر مبنای دستاوردهای خرد از ناحیه هرکس که باشد، آزادی را محدود کرد.

برلین از بتنام، میل و ... انتقاد و آنها را به طرفداری از خردگرایی وحدت‌گرا متهم می‌کند. او می‌گوید شاید تکمیل نفس الزاماً مطابق یک طرح عقلایی واحد نباشد. شاید این غایاتی که عقلاً آنها را برگزیده‌اند، مطلوب من نباشد، آنچه برای من مهم است، این است که نادیده گرفته نشوم و تحت الشعاع کسی قرار نگیرم. درواقع از نگاه او، ارزش آزادی به دلیل رساندن فرد به غایت خاصی نیست، بلکه برای خود آزادی است. خواست آزادی، یعنی خواست احترام به خواسته من (همان: ۲۸۲). یورش به سودگرایانی چون بتنام و میل، برلین را به تلقی غیرواقع‌گرایانه از ارزش‌ها، از جمله ارزش آزادی سوق می‌دهد. بنابراین، برلین با تحدید آزادی با هر معیار، از جمله سود مخالفت می‌کند.

1. Monism.

آیا برلین می‌تواند این نگاه غیرواقع‌گرایانه را در ارزش‌ها به‌طورمطلق بپذیرد؟ طبیعتاً در برخی از خیرات برلین نمی‌تواند جانب غیرواقع‌گرایی را بگیرد و ناچار خواهد بود با توجه به فهم خاصی از سعادت، دست به ارزش‌گذاری و بیان الزامات ارزشی بزند و آزادی را به‌تبع آن محدود کند. «با همه این احوال، شکی نیست که گاهی آزادیِ برخی باید محدود گردد تا تأمین آزادی دیگران میسر شود، ولی این محدودیت بر وفق چه اصلی تجویز می‌شود؟» (همان: ۲۴۲).

به‌راستی با تلقی غیرواقع‌گرایانه و با نگاه تردید به دستاوردهای خرد در فهم ارزش‌ها، چه آزادی‌هایی باید کنار گذاشته شود؟ مطابق چه سلیقه و چه اندیشه‌ای؟ طبیعتاً برلین در عمل با توجه به سلیقه لیبرالی دست به تحدید آزادی می‌زند و تلقی خردمندانه معارضی را نمی‌پذیرد. او برای چنین ارزش‌هایی که آزادی را می‌تواند محدود کند، مثال‌هایی چون مساوات، سعادت، امنیت یا نظم را مطرح می‌کند (همان: ۳۰۱)؛ البته این عناوین مبهم‌اند و بدون توجه به نگرش و اندیشه‌ای خاص نمی‌توان آنها را تبیین کرد. آیا سعادت از نگاه لیبرالی ترجیح دارد یا سعادت از نگاه یک دیندار؟ همچنین برلین به این سؤال پاسخی نمی‌دهد که در فرض تزاخم این ارزش‌ها چه باید کرد. مثلاً اگر امنیت با سعادت یا مساوات تعارض کرد، چه باید کرد. آیا تلقی خردمندانه خاصی باید محور ارزش‌گذاری باشد یا با نگاهی غیرواقع‌گرایانه و با تلقی‌های آزاد و دلخواهانه دست به ترجیح باید زد؟

طرفداران آزادی مثبت

برلین در انتقاد از خردگرایان، آزادی را به دو قسم آزادی مثبت و آزادی منفی تقسیم می‌کند و به انتقاد از آزادی مثبت پرداخته، آزادی منفی را ترجیح می‌دهد.

آزادی منفی از نگاه برلین به نبود مانع، محدودیت یا مداخله بیرونی اشاره دارد تا افراد بدون دخالت دیگران و مطابق تلقی و میل خود رفتار کنند؛ در مقابل، طرفداران آزادی مثبت به فراهم بودن شرایط برای انجام انتخابی آگاهانه و از روی خودکنترلی تأکید می‌ورزند (همان: ۲۳۲-۲۵۴). نقطه افتراق این دو معنا از آزادی در این است که اگر انتخابی بدون مداخله یا محدودیت بیرونی انجام شد، از نگاه طرفداران آزادی منفی عملی آزادانه است. این در حالی است که اگر این عمل در اثر فشار درونی، مانند اعتیاد یا شرایطی مانند فقر انجام شود از نگاه طرفداران آزادی مثبت عملی آزادانه نیست. طرفداران آزادی مثبت کسی را که به دلیل فشار درونی اقدام به عملی می‌کند، حتی اگر محدودیت بیرونی مثل بازدارندگی از ناحیه فرد یا دولتی وجود نداشته باشد، آزاد نمی‌دانند (Carter, 2012). با این توجیه، دولت‌ها این حق را می‌یابند تا برای ایجاد شرایط لازم برای انتخاب آزادانه وارد عمل شوند و قوانینی وضع کنند. بنابراین، دولت‌ها امکان مداخله در بازار و اقتصاد و حوزه سرمایه‌گذاری را پیدا می‌کنند.

وضع قوانین از سوی حاکمان و ملزم کردن افراد به تبعیت از آن در حوزه آزادی‌های فردی، از خطوط قرمز طرفداران آزادی منفی است. اینجاست که طرفداران آزادی منفی زبان به اعتراض بازمی‌کنند و مدعی می‌شوند که آزادی مثبت به نام آزادی، قصد ارائه مجوز به دولت‌ها برای دخالت و ایجاد محدودیت در زندگی افراد جامعه دارد (Lane, 2007).

برخی از طرفداران آزادی مثبت برای رهایی از این اشکال، آن را به دو قسم تقسیم کرده‌اند. آزادی مثبت حداقلی، فردی را آزاد می‌داند که از شرایط خاصی بهره‌مند است، اما پس از بهره‌مندی از شرایط خاص، مانند خودمختاری و تسلط

بر خویشتن، در انتخاب هدف و غایت آزاد است و نباید فکر یا اندیشه‌ای را مبنای محدودیت انتخاب وی قرار داد؛ در مقابل، آزادی مثبت حداکثری، افزون بر توجه به شرایط لازم برای آزاد دانستن فرد، به غایات یک فعل در ارزشمندی توجه می‌کند و مبتنی بر غایات مشخص، به ارزیابی ارزشمندی آزادی دست می‌زند (Plant, 1991: p.250؛ واعظی، ۱۳۹۲: ۶۳۰-۶۳۱).

طرفداران آزادی مثبت با طرفداری از آزادی مثبت حداقلی، قصد دارند غایات مؤثر در ارزش‌گذاری را اموری دلبخواهی کنند تا از اشکال طرفداران آزادی منفی رهایی یابند. این فهم از آزادی اگرچه بعید است طرفداران آزادی منفی را اقناع کند، تلاشی است که امکان سنجش واقع‌گرایانه ارزش‌ها را با مشکل مواجه می‌کند.

قراردادگرایی جان رالز

قراردادگرایی در اندیشه‌ها باز ریشه دارد که معتقد بود ارزش‌ها حاصل قرارداد اجتماعی هستند. در نگاه او، انسان‌ها در حالت اولیه فاقد هرگونه حکم ارزشی هستند، ولی شرایط حاکم بر وضع طبیعی، آنها را به پذیرش محدودیت‌هایی وامی‌دارد تا بتوانند مصالح خود را حفظ کنند (ریچلز، ۱۳۹۲: ۲۳۳-۲۳۸).

در تعریف واقع‌گرایی اخلاقی بیان شد که واقع‌گرایی بر این است که احکام اخلاقی از اموری و رای سلیقه و قرارداد افراد حکایت می‌کنند. مطابق اندیشه قراردادگرایی، ارزش‌های اخلاقی و رای قرارداد افراد، هیچ ملاکی ندارد و از این‌رو، تا انسان‌ها درباره ارزش‌های خاصی قرارداد نکنند، هیچ ارزش اخلاقی‌ای وجود ندارد. این معیار کاملاً غیرواقعی‌گرایانه است و توانایی تبیین ارزش‌های اخلاقی را براساس معیاری واقعی ندارد.

رالز یکی از فیلسوفان مهم در جهان لیبرال است که کوشیده اندیشه قراردادگرایی را احیا کند؛ قراردادی که متوجه گروه یا افراد خاص نیست تا بتوان اصول عام عدالت را از آن انتزاع کرد. او شرایطی را تحت عنوان «پرده جهل» بیان می‌کند و مدعی می‌شود هر انسان عاقلی اگر در این شرایط قرار گیرد، بر وفق اصول خاصی توافق خواهد کرد؛ اصولی که می‌توان از آن نحوه مطلوب تعامل اجتماعی را تبیین کرد (Morris, 2001: p.321). رالز با طرح نظریه «پرده جهل» شرایطی را پیشنهاد می‌کند که در آن، انسان در وضع اصیل قرار می‌گیرد و می‌تواند بر قوانین و اصولی منصفانه توافق کند. این اصول عبارت‌اند از: اصل نخست: هر شخص قرار است حق آزادی برابری با گسترده‌ترین آزادی اساسی سازگار با آزادی مشابه دیگران داشته باشد. اصل دوم: قرار است نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای ساماندهی شوند که: الف) به نحو معقول انتظار رود به سود همگان باشند. ب) وابسته به مشاغل و مناصبی باشند که دسترسی به آنها برای همگان امکان‌پذیر باشد (رالز، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

اصل اول که «اصل برابری در آزادی‌های اساسی» نام دارد، بیان می‌دارد که آزادی‌های اساسی چون آزادی سیاسی، آزادی بیان، حق مالکیت و آزادی از دستگیری و بازداشت ناموجه، اموری هستند که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را محدود کرد. این اصل در نگاه رالز با توجه به شرایط وضع اصیل قابل درک است. به عبارت دیگر، میان عدالت اجتماعی و آزادی‌های اساسی، ارتباطی ضروری و انفکاک‌ناپذیر وجود دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را نخستین اصل مستتج از وضع اصیل به شمار آورد (همان: ۱۱۱). اصل اول یا اصل آزادی نه تنها بر اصل دوم اولویت دارد، بلکه اصولاً به مثابه قانون اساسی در تفکر لیبرالی رالز

عمل می‌کند، به این شکل که بر اصل دوم یا اصل تمایز نیز حاکم است؛ به این معنا که اصل دوم نیز برای این طراحی شده که ملزومات اصل اول را در مجموع تأمین کند (همو، ۱۳۸۸: ۸۸-۹۰).

اگرچه رالز از قراردادگرایی دفاع می‌کند و از این نظر، نظریه او به غیرواقع‌گرایی نزدیک می‌شود، تمایزی که او میان اصول عدالت خویش قرار می‌دهد، حاکی از این واقعیت است که رالز نیز مانند دیگر لیبرال‌ها، در عمل ارزش‌هایی را ثابت می‌داند. فارغ از اشکال مبنایی که در عدم امکان استنتاج اصول ثابت و مطلق از دیدگاه‌های قراردادگرایانه وجود دارد، دو اصل لیبرالی رالز حوزه نگاه نسبی‌گرایانه و غیرواقع‌گرایانه او را نشان می‌دهد. رالز در اصل دوم که با خیرات اقتصادی مرتبط است، با نگاهی واقع‌گرایانه لزوم فراهم بودن شرایط خاص را برای افراد کم‌برخوردار برای رسیدن به سعادت مورد توجه قرار می‌دهد. اگرچه نسخه اقتصادی رالز در لزوم دخالت دولت‌ها برای گسترش رفاه و سعادت از ناحیه دیگر لیبرال‌ها با انتقاد روبه‌رو شده، به یقین همه طرف‌های نزاع در جهان لیبرال، تصویری واقعی از سعادت در حوزه اقتصادی دارند و نسخه‌های متعدد و متفاوت همگی در جهت تأمین این سعادت ارائه می‌شود.

اما در امور دینی، اخلاقی و فرهنگی، رالز مانند دیگر لیبرال‌ها کاملاً غیرواقع‌گرایانه نظر می‌دهد و اصل اول خویش را بر این اساس پایه‌گذاری می‌کند. آزادی در این حوزه‌ها اصل است؛ زیرا هیچ تلقی واقعی از سعادت در این حوزه‌ها از نگاه لیبرال‌ها وجود ندارد. رالز در اصل اول کاملاً بر سنت لیبرالی سخن می‌گوید و از آزادی منفی دفاع می‌کند. همچنین رالز در مواردی که از آنها با عنوان «آزادی‌های اساسی» نام می‌برد، تنها به نبود مانع توجه دارد

و از اینکه در این حوزه‌ها آزادی مثبت افراد مخدوش شود، کاملاً غافل است (واعظی، ۱۳۹۳: ۳۰۶).

بر اساس اصول عدالت ما، این نکته نتیجه می‌شود که حکومت، نه حق دارد و نه وظیفه‌مند است که در مقولات اخلاقی و مذهبی بر طبق رأی خویش یا خواست اکثر جامعه تصمیم‌گیری کند. وظیفه حکومت به تضمین و تأمین شرایط حصول آزادی برابر اخلاقی و مذهبی افراد محدود شود (Rawls, 1999: P.186). بنابراین، رالز اگرچه در نظر دیدگاهی قراردادگرایانه و غیرواقع‌گرایانه دارد، در عمل بین دو حوزه خیرات مورد پذیرش لیبرال‌ها و دیگر خیرات تمایز قائل می‌شود. در حوزه نخست، یعنی سود و رفاه دنیایی و مادی کاملاً واقع‌گرایانه عمل می‌کند و با ارائه نسخه خاصی قصد تأمین سعادت بر مبنای فهمی واقعی دارد - اگرچه بیان شد که نسخه او در محک بررسی‌های علمی مخالفانی دارد - اما در حوزه دوم در عمل نیز غیرواقع‌گراست.

طرفداران بازار آزاد

آدام اسمیت معتقد بود از آنجاکه فعالان اقتصادی به دنبال بیشتر کردن سود خود هستند، وارد بازار تولید و مبادله کالا می‌شوند و به ارائه خدمات به مشتریان می‌پردازند. اولاً، نتیجه تلاش تک‌تک فعالان اقتصادی، بهبود منافع جامعه خواهد بود و تاجران در ازای سودی که به دست می‌آورند، شرایط اقتصادی جامعه را ارتقا می‌دهند. ثانیاً، دست‌های نامرئی بازار که از آستین رقابت خارج می‌شود، افراد را وادار می‌کند که از ارائه کالای نامرغوب و عدم توجه به منافع مشتریان و بی‌عدالتی در داد و ستد پرهیز کنند، و در غیراین صورت بازار خود به حذف این افراد از گردانه رقابت اقدام خواهد کرد (دادگر، ۱۳۹۲: ۹۶-۱۰۶). باید بازار را به

حال خود رها کرد تا فعالان اقتصادی نیز باید به کسب سود پردازند و از دخالت دولت‌ها یا الزامات اخلاقی‌ای که از فعالیت برای سود جلوگیری می‌کنند، خودداری ورزید.

مطابق این دیدگاه، رفاه از طریق بازار آزاد تحقق می‌یابد و بازار آزاد ابزاری برای رسیدن به ارزش نهایی، یعنی رفاه را در خود تضمین می‌کند. اعتقاد به «لسفر» دیگر اندیشه اینان است که بهترین دولت را کوچک‌ترین دولت می‌داند. امور را باید به حال خود واگذاشت و آزادی تجارت، بهترین سیاست اقتصادی است. بر مبنای این قاعده، نیروهای بازار رقابتی به سمت ایجاد اشتغال کامل و هماهنگی میان منافع فرد و جامعه خواهد انجامید (همان: ۲۱۳ و ۲۲۷-۲۳۱).

این دیدگاه در میان طرفداران آزادی منفی و نئولیبرال‌ها موافقان بسیاری پیدا کرد. رابرت نوزیک^۱ از طرفداران نئولیبرالیسم در کتاب *اقتصاد سستیزی، دولت و آرمانشهر* به دفاع از دولت حداقلی می‌پردازد (Nozick, 1999: p.26-28). لیبرال‌هایی چون هایک^۲ نیز در این دوره با حمله به دولت رفاه و بیان اشکالات آن و طرح خواسته دولت حداقلی، از این نظر نیز با لیبرال‌های کلاسیک هم‌داستان گردیدند (Hayek, 1979: p.27-29). این دیدگاه به لحاظ موفقیت آمیز بودن، با انتقادهایی مواجه است. آمارتیا سن^۳ برنده جایزه نوبل بیان می‌کند کجا ثابت شده که دنبال حداکثر منافع شخصی رفتن، به کارآمدترین حالت می‌انجامد (دادر، ۱۳۹۲: ۲۳۶-۲۳۸).

روشن است که طرفداران بازار آزاد نگاهی واقع‌گرایانه به سعادت در اقتصاد

-
1. Robert Nozick.
 2. Fredric Hayek.
 3. A. Sen.

دارند و تنها تفاوتشان با مخالفانشان در این است که راه رسیدن به رفاه را بازار آزاد و عدم دخالت دولت در اقتصاد می‌دانند.

تجربه‌گرایان، پوزیتویست‌ها و احساس‌گرایان

هیوم به‌طور روشن‌تر ارتباط میان اخلاق و عواطف را بیان می‌کند. او بر آن است که احکام اخلاقی، نه ضروری و پیشینی، و نه توصیف‌کننده یکی از ویژگی‌های واقعی جهان هستند. او استدلال می‌آورد که اخلاقیات به گرایش‌های انسان به اشیاء اشاره دارد (Hume, 1989: p.457). نگاه تجربه‌گرایانه هیوم، در قرن بیستم به پوزیتویسم انجامید و این نگاه پوزیتویستی به اخلاقیات، در اندیشه راسل و ویتگنشتاین ظهور بیشتری یافت. درنهایت مکتب احساس‌گرایی در اخلاق با تأثیر از آن ریشه‌ها به دست آیر بسط یافت (وارنوک، ۱۳۸۷: ۱۰۳). نظریه معروف آیر بیان می‌دارد که کلمات اخلاقی فاقد معناست و صرفاً ابراز احساس‌گوینده است.

اکنون می‌توانیم ببینیم که چرا ممکن نیست ملاکی پیدا کرد که برحسب آن بتوان صحت احکام اخلاقی را تعیین کرد. ... به این دلیل است که آنها اصلاً صحت و اعتبار عینی و خارجی ندارند (آیر، ۱۹۷۴م: ۱۴۱).

استیونسون دیگر فیلسوف اخلاق احساس‌گرا معتقد است نقش اصلی زبان اخلاق تأثیر گذاشتن بر دیگران است. او افزون بر توجه به بار احساسی‌ای که در جملات اخلاقی وجود دارد، جنبه تأثیرگذاری و برانگیختگی احساسی در این جملات را پررنگ می‌کند (وارنوک، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

نگاه‌های ارائه‌شده همگی به‌غیر واقع‌گرایی در ارزش‌ها به‌لحاظ نظری خواهد انجامید؛ البته روشن است که این نظریه‌پردازان نیز در عمل و در حوزه

ارزش‌های مورد پذیرش لیبرال‌ها کاملاً واقع‌گرایانه عمل خواهند کرد.

کارل پوپر

پوپر دیگر اندیشمند لیبرال است که در مقام فیلسوف علم، دیدگاهش را در معرفت‌شناسی در نظریه اجتماعی و سیاسی خود بازتاب داده است. پوپر برخلاف پوزیتیویست‌ها که معتقد بودند با روش استقرایی و تجربی می‌توان به دستاوردهای علمی دست یافت، از نظریه ابطال‌گرایی در نظریات علمی دفاع می‌کند (پوپر، ۱۳۶۳: ۵۰-۵۴).

در حوزه اقتصادی پوپر طرفدار نوعی سوسیال‌دموکراسی است؛ یعنی آزادی اقتصادی بی‌حد و حصر را مضر به حال آزادی و دموکراسی می‌داند (همو، ۱۳۶۹: ۳۶۴-۳۶۵ و ۴۳۶-۴۴۳). این نشان می‌دهد که پوپر در این حوزه به آزادی مثبت نزدیک شده، به مؤلفه بستر تحقق آزادی توجه کرده است. پوپر از دولت رفاهی و ایجاد مؤسسات حمایتی از طبقات محروم و کم‌برخوردار دفاع می‌کند. او همچنین در بعد اقتصادی غایت‌گراست، اما در این زمینه با سودگرایان به مخالفت برخاسته است. پوپر معتقد است دفاع از حداکثر کردن شادی، غایت مناسبی نیست و باید کاهش فقر، رنج و بدبختی را جایگزین آن کرد. او سعادت‌گرایی را خطرناک‌ترین آرمان سیاسی می‌داند که می‌تواند به تحمیل ارزش‌های والاتر بر اقشار مختلف بینجامد. از نگاه پوپر کوشش برای بهشت کردن زمین به جنگ و عدم مدارا می‌انجامد. از این‌رو، شیوه تقلیل رنج و نارسایی‌ها باید غایت قرار گیرد (همو، ۱۳۶۳: ۴۳۰ و ۴۴۱-۴۵۱). از آنچه گفته شد، می‌توان دانست که پوپر در حوزه اقتصادی نگاهی واقع‌گرایانه دارد؛ اگرچه روش تشخیص آزادی‌های مطلوب را از غیرمطلوب، کاربرد روش ابطال‌گرایی می‌داند؛

روشی که به صورت تدریجی راه‌هایی را که به کاهش رنج کمک می‌کند، کشف می‌کند.

باید گفت اینکه سودگرایی می‌تواند به نتایج نامطلوب بینجامد و جوامع را به بهانه بیشینه کردن سعادت و سود، به استبداد و نفی آزادی‌های مطلوب منتهی کند، به دلیل توجه به سعادت نیست، بلکه آن چیزی که سودگرایی را در معرض چنین خطری قرار می‌دهد، نوع تبیینی است که سودگرایان از سعادت و ارزش ذاتی ارائه می‌دهند. سعادت و ارزش ذاتی وقتی منحصر به سود و منافع دنیایی شود، می‌تواند به نتایج خطرناک و نامطلوبی بینجامد. در واقع، لازمه این تلقی از ارزش ذاتی، پذیرش استبداد و ظلم در جایی است که می‌تواند به بیشترین سود و منفعت دنیایی برای بیشترین افراد بینجامد.

به نظر می‌رسد پوپر در انتقاد از سودگرایی از روش خود در انتقاد به پوزیتیویسم الهام گرفته است. او در انتقاد به پوزیتیویسم چنین می‌اندیشد که اگر به جای ادعای اثبات چیزی، ابطال‌گرایی را جایگزین سازد، به رویکردی متواضع‌تر و مطمئن‌تر دست یافته است. ادعای ابطال‌پذیر بودن یک نظریه یا ابطال بالفعل آن نظریه، نمی‌تواند خالی از اثبات باشد و خود مبتنی بر گزاره‌های اثباتی است؛ یعنی ابطال شدن یک نظریه خود حاوی اثبات است. همین اشکال در انتقاد به سودگروی و دفاع از نظریه کاهش دادن رنج، فقر و ... وارد است. اگر کاهش رنج هدف نهایی و ذاتی در توجیه اخلاقیات باشد، می‌تواند انواعی از روش‌های خطرناک و استبدادی را برای رسیدن به این هدف توجیه کند.

در حوزه نظریات دینی، اخلاقی و فرهنگی، پوپر در مقام یک ابطال‌گرا معتقد است دیدگاه‌های مطرح شده، غیرعلمی یا شبه‌علمی هستند؛ از این رو، امکان ابطال

ندارند و نمی‌توانند معیاری برای تحدید قلمروی آزادی ارائه دهند. پوپر با تمایز عقلگرایی مورد قبول خود و عقلگرایی ناکجاآبادی^۱، انواعی از عقلگرایی‌ها، همچون اهداف دینی را، از سنخ ناکجاآبادی می‌داند و معتقد است نمی‌توان چنین اهداف دور از دسترسی را معیار ارزش‌گذاری در مسیر دولت‌ها قرار داد (همان: ۴۴۱-۴۵۱). اما راه حل پوپر در مقابل تحول انقلابی و مبتنی بر نگاه از قبل پیش‌بینی شده چیست؟ پوپر میان دو نوع مهندسی اجتماعی ناکجاآبادی و مهندسی تدریجی تمایز قائل می‌شود. او ضمن تخطئه مهندسی ناکجاآبادی که در روش‌های غیرعلمی و انقلابی ظاهر می‌شود، به مهندسی اجتماعی تدریجی معتقد است. در مهندسی اجتماعی تدریجی، بر مبنای نظریات علمی و ابطال‌پذیر عمل می‌شود و با تجربه نظریات از آنها بازخورد گرفته شده، قدرت و قوت آنها سنجیده می‌شود (همو، ۱۳۶۹: ۳۷۰-۳۷۲).

دفاع پوپر از مهندسی تدریجی نیز خالی از اشکال نیست. مهندسی تدریجی می‌تواند در عمل توصیه شود، اما داشتن و توجیه غایبات میانی بدون تبیین و توجیه ارزش‌نهایی و ذاتی امکان‌پذیر نیست. اگر پوپر داشتن ارزش ذاتی و نهایی را نگاهی ناکجاآبادی و ناموجه بداند، آن‌گاه نمی‌تواند وارد حوزه توجیه‌اموری شود که ارزش‌گیری یا ارزش‌میانی دارند. بنابراین، پوپر در حوزه ارزش‌هایی که با روش ابطال‌گرایی قابل ارزش‌سنجی است، دیدگاهی واقع‌گرایانه دارد، اما در حوزه خیراتی که با روش ابطال‌گرایی امکان‌سنجش ندارد، غیرواقع‌گرایانه نظر می‌دهد. در جای خود با نقد ابطال‌گرایی و بیان کاستی این دیدگاه، روش‌های سنجش خردمندانه ارزش‌ها باید تبیین گردد.

1. Utopia.

نوفضیلت گرایان لیبرال

فضیلت‌گرایی از مکاتب معروف اخلاقی است که در یونان باستان ریشه دارد. این نظریه در قرون وسطی و دانشمندان مسیحی با فضایل الهیاتی ادغام گردید و پذیرفته شد (شهریاری، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۹). فضیلت‌گرایی به عنوان رقیب دو مکتب وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی، به‌جای عمل، فضایل را معیار ارزش‌گذاری قرار می‌دهد (فرانکنا، ۱۳۸۹: ۱۴۱). در دوران مدرن فضیلت‌گرایی با بی‌توجهی مواجه شد و تقریباً در طول تاریخ لیبرالیسم، تفکر فضیلت‌گرایانه به انزوا رفت (مک‌ایتسایر، ۱۳۹۰: ۸۰ و ۱۲۴). تنها در اواخر قرن بیستم و در بین برخی اندیشمندان لزوم بازگشت به فضیلت‌گرایی در اخلاق مطرح گردید. برخی از این افراد از منتقدان فردگرایی لیبرالیسم به شمار می‌آیند و برخی دیگر ضمن اعتقاد به مبانی لیبرالی، معتقد شدند می‌توان بین فضیلت‌گرایی و اصول لیبرالی توافق ایجاد کرد. برای مثال، پینکافس از فضیلت‌گرایان معاصر معتقد است فضیلت‌گرایی با پذیرش ارزش‌های دموکراتیک سازگار است. او معتقد است فرد فضیلت‌مند و دارای تشخیص درست و نادرست، طبیعتاً ارزش‌های دموکراتیک را انتخاب می‌کند (پینکافس، ۱۳۸۲: ۳۰۶).

اخلاق فضیلت با تأکید بر فضایل و تأثیر آن بر ارزش‌گذاری، به واقع‌گرایی در اخلاق نزدیک می‌شود. اگرچه فهرست فضایل لیبرالی و محدود کردن فضایل انسانی به تلقی لیبرالی و دنیایی از انسان و خیرات او، عملاً این اندیشه را در فضایل الهیاتی و اخروی به غیرواقع‌گرایانه سوق خواهد داد.

نتیجه‌گیری

روشن شد که لیبرال‌ها به‌لحاظ نظری دیدگاه واحدی در حوزه معیار ارزش

ندارند. برخی چون سودگرایان، معیاری ارائه می‌دهند که مستلزم واقع‌گرایی اخلاقی است و برخی دیگر چون احساس‌گرایان و قراردادگرایان، دیدگاهی مبتنی بر غیرواقع‌گرایی اخلاقی ارائه می‌کنند. همچنین مکاتب واقع‌گرای لیبرالی معیار ارزش‌سنجی را به خیرات دنیایی محدود کردند و بنابراین، با نگاهی دوگانه به ارزش‌ها نگریستند. همه مکاتب لیبرالی، اعم از واقع‌گرا و غیرواقع‌گرا، و همچنین اعم از مکاتب نتیجه‌گرا، وظیفه‌گرا و فضیلت‌گرا، و نیز، هم معتقدان به خردگرایی وحدت‌گرا و هم مخالفان ایشان، همگی در این امر مشترک بودند که نگاهشان به خیرات، اهداف و سعادت معنوی، اخلاقی و خیرات اخروی انسان، غیرواقع‌گرایانه بود. از این رو، حتی مکاتب واقع‌گرا، مانند سودگرایی در حوزه خیرات اخلاقی و فرهنگی و سعادت اخروی، نگاهی غیرواقع‌گرایانه دارند؛ در مقابل، همه مکاتب لیبرالی، اعم از واقع‌گرا و غیرواقع‌گرا در عمل و در خصوص غایات دنیوی، نگاهی واقع‌گرایانه دارند. برای مثال، از دل قراردادگرایی رالز، اصولی خارج شد که ارزش‌ها را در حوزه امور اقتصادی بر معیار سعادت واقعی و امکان وصول به آن تبیین می‌کرد؛ هرچند دیگرانی براساس تحلیل و استدلال این نسخه را ناکارآمد می‌دانستند و نسخه دیگری ارائه می‌کردند. در نتیجه، مکاتب لیبرالی معتقدند خیرات دنیایی را باید براساس استدلال و دانش تعقیب کرد و نمی‌توان آنها را به دلخواه افراد وا گذاشت. این تلقی به امکان سنجش و رویکرد غیر دلخواهانه به ارزش‌ها، از جمله آزادی در حوزه خیرات دنیایی می‌انجامد، اما در مقابل، در حوزه غایات معنوی و اخلاقی و خیرات اخروی، ارزش‌سنجی را از دایره استدلال و دانش خارج و به میل و دلخواه افراد واگذار کرده‌اند.

منابع

- آریلاستر، آنتونی (۱۳۶۷)، *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- آیر، آلفرد ج. (۱۹۷۴)، *زبان، حقیقت و منطق*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات پنگوئن.
- استوارت میل، جان (۱۳۵۸)، *رساله درباره آزادی*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: نشر کتاب.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *لیبرالیسم و محافظه کاری (تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم)*، تهران: نشر نی.
- برلین، آیزایا (۱۳۹۲)، *چهار مقاله درباره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.
- پینکافس، ادموند (۱۳۸۲)، *از مسئله محوری تا فضیلت‌گرایی*، ترجمه حمیدرضا حسنی و مهدی علی‌پور.
- پوپر، کارل (۱۳۶۹)، *جامعه باز و دشمنانش*، ترجمه علی‌اصغر مهاجر، تهران: انتشارات علمی.
- _____ (۱۳۶۳)، *حدس‌ها و ابطال‌ها*، ترجمه احمد آرام، تهران: چاپ‌حیدری.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۳)، *چرخش‌های لیبرالیسم*، تهران: انتشارات روزنه.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۳)، *تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی*، قم: دانشگاه مفید.
- _____ (۱۳۹۲)، *تاریخ عقاید اقتصادی*، تهران: سمت.
- درایور، جولیا (۱۳۹۴)، *پیامدگرایی*، ترجمه شیرزاد پیک‌حرفه، تهران: انتشارات حکمت.
- مک‌ناوتن، دیوید (۱۳۸۶)، *بصیرت اخلاقی*، ترجمه محمود فتحعلی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- رالز، جان (۱۳۸۸)، *عدالت به مثابه انصاف*، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۸۷)، *نظریه عدالت*، ترجمه سید محمدکمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.

- ریچلز، جیمز (۱۳۹۲)، *عناصر فلسفه اخلاق*، ترجمه محمود فتحعلی و علیرضا آل‌بویه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ژکس (۱۳۶۲)، *فلسفه اخلاق (حکمت عملی)*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران: امیرکبیر.
- شهریاری، حمید (۱۳۸۸)، *فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیدر مک‌آینتایر*، تهران: نشر سمت.
- فرانکنا، ویلیام (۱۳۸۹) *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم: کتاب طه.
- قلعه‌بهمن، اکبر (۱۳۸۳)، *واقع‌گرایی اخلاقی در نیمه دوم قرن بیستم*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کونل، راین هارد (۱۳۵۴)، *لیبرالیسم*، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، تهران: انتشارات توس.
- گاراندو، میکائیل (۱۳۸۳) *لیبرالیسم در تاریخ اندیشه غرب*، ترجمه عباس باقری، تهران: نشر نی.
- گروهی از نویسندگان (۱۳۸۲)، *بازشناسی لیبرالیسم و جهانی شدن*، تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- گری، جان (۱۳۸۱)، *لیبرالیسم*، ترجمه محمد ساوجی، تهران: کتاب جمهوری.
- مصباح، مجتبی (۱۳۸۷)، *بنیاد اخلاق*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مک‌آینتایر، السدیدر (۱۳۹۰)، *در پی فضیلت: تحقیقی در نظریه اخلاقی*، تهران: سمت.
- وارنوک، مری (۱۳۸۷)، *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنایی، قم: بوستان کتاب.
- واعظی، احمد (۱۳۹۲)، «جانب هنجاری تلقی اسلامی از آزادی»، در: *چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی آزادی*، انتشارات پیام عدالت.
- _____ (۱۳۹۳)، *تقد و بررسی نظریه‌های عدالت*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.